



با تحولات عالم مدرن و تکنولوژی های نوپدید چگونه مواجه شویم؟

لبخند به مدرنیته

نباید از «انفجار اطلاعات» و «ماهواره» بترسیم؛ انقلاب ایران با روحیه‌ای که آفریده، از پس غرب برمی آید

تحلیل

سید جواد طاهایی

دکترای علوم سیاسی

در آغاز دهه ۷۰ و در هماهوی ظهور «ماهواره»، به عنوان موجودیتی نوپدید و تهدیدکننده، شهید آوینی مقاله «انفجار اطلاعات» را می نویسد و آن عبارت است از «کشودگی نسبت انسان معاصر ایرانی ارائه می دهد و انقلاب اسلامی ملت ایران را در نسبت با آن می سنجد. حسب یک دیدگاه، محضوای اصلی این مقاله شهید آوینی تقریباً آیینیه‌ای برای همه افکار انقلاب اسلامی است و آن عبارت است از «کشودگی نسبت به مدرنیته»؛ خوشبینی به اینکه انقلاب ایران با روحیه‌ای که آفریده، از پس غرب برمی آید. شما اگر حریف چیزی باشید به آن لبخند می زنید. «لبخند به مدرنیته» نشانه اعتماد به نفس یا حتی علامت پیروزی است؛ از آن می ترسیم. «گارد» داریم. پس، از آن می ترسیم. پس، رفتارها و تصمیمات ما در برابر آن، جز واکنش در برابر مقتضیات آن نیست. پس ما بخاطر ترس و انفعال، واکنشگری مان چیزی جز ادامه وضع مدرن نخواهد بود. ضدیت با چیزی، چندان فرقی با شیفتگی به آن چیز یا پذیرفتن آن چیز ندارد؛ زیرا نشان می دهد که تویه آن چیز، در هر حال، مشروط و وابسته‌ای و بنابراین آزادی و حق انتخاب‌هایت را به آن بخشیدهای. شیفتگی و ایمان به مدرنیته ظاهراً نتایج یکسانی با گریختن از آن یا ضدیت با آن دارد.

هستی معاصر ایران

«گریختن، مطلوب طبع کسانی است که فقط به عافیت می اندیشند». اما

مسأله از عافیت‌طلبی فراتر می رود و در آن حد نمی ماند. عافیت‌طلبی به روح انفعال و شخصیتی واکنش‌گرایانه بدل می شود. گریختن از مبارزه، و عافیت‌طلبی می تواند شکل برعکس به خود بگیرد یعنی انفعال چون پذیرش ناخوشایندی برای فرد یا جمع است، ممکن است ظاهر مبتکرانه‌ای هم به خود بگیرد و گرفته است. مثلاً «سنت روشنفکری ایرانی» وجه ایدئولوژیک جهانگرایانه‌ای داشت و جهان و بشریت را موضوع و عرصه خود می دانست. بنابراین، قاعدتاً باید منادی قدرت، گسترش خواهی و عمل مبتکرانه بود، اما در عمل، روشنفکران ایرانی همیشه تطابق‌گرایی با جریان‌های قاهر امر ایرانی بودند. این کار روشنفکران جهانی که اغلب در نظریه و ذهن، قاهر بودند!

روشنفکران ایرانی، غربرگرای می‌گردند تا نهایتاً غربرگرا نباشند! آنان در غربرگرایی نظری‌شان به دنبال یک ایرانیت جدید و استقلال امر ایرانی بودند. این کار روشنفکران ایرانی، ایراد فلسفی داشت. در این ادبیات که شاید از انقلاب مشروطه هم عقب‌تر می رود، بیشتر از «اراده تغییر»، اندیشه تغییر و تکاپوهای نظری جاری است و همین «ذهنیت‌گرایی» و «دلخوشی به نظریه» به جای «التهاب اقدام» همه آن ادبیات گسترده را یک‌کاسه می کند و در یک پرونده، ذیل عنوان «اندیشه‌های ماقبل تجربه» جای می‌دهد و ذیل همین عنوان، حجم گسترده ادبیات توسعه و هویت در کشور، با هم یکی می‌شوند. شوق آرمان‌های نازبسته، بنیاد اندیشه معاصر ایرانی، چه سکولار و چه مذهبی است.

بنابراین، نه «اندیشه» استقلال از مدرنیته، بلکه «اراده» استقلال از آن، مهم و ماندگار است، که آن هم فقط می تواند نگاه برآمد‌های از یک رخداد کبیر قومی انقلاب باشد.

فراتر از اراده به استقلال، ایمان به ایران بودگی است که ما به آن نمی توانستیم برسیم؛ مگر آنکه آن

به ما برسد و گویا رسید!

انقلابی برای گریختن از چنبره امر معاصر

سید مرتضی آوینی کسستی آرمانگرایانه- انقلابی-مردمی از سنت فکر معاصر ایرانی بود. او معتقد است انقلاب اسلامی گریختن ملت ایران از چنبره امر معاصر است. پس فرد انقلابی نیز انسانی در پی گریز از چنبره ایرانیت خفته است. این اراده خلاقه به نتایجی انسان‌شناختی منتهی می شود که در رأس آن شاید «جسارت» است. آرمانگرای انقلابی (و من خجل نمی‌شوم که بگویم حزب‌اللهی) خانه‌اش را در دامنه‌کوه آتشفشان بنا می‌کند؛ نه اینکه باید چنین کند، بلکه او اصولاً چنین کننده است؛ بناکننده خانه در دامنه‌های خطر، درون امر غیرمتقن، در معرض هر نوع تازگی. او با این انتخاب بزرگ، اشتباه نمی‌کند بلکه «وحشت‌کنندگان از ماهواره... اشتباه می‌کنند». چرا وحشت‌کنندگان از تازگی اشتباه می‌کنند؟ زیرا اصل زندگی‌شان انسانی نیست؛ حیوانات اسیر افعال متعلق به زمان حال هستند (خور و خواب و جفت‌گیری...) آنها در لحظه زندگی می‌کنند.

بوروکراسی، دشمن انسانیت جدید انقلاب اسلامی

این مقارنت و همنشین با تغییر و نترسیدن از آن، سازنده هویت انسان انقلاب اسلامی است و این، معیاری روش‌نگر است. انسان جدید انقلاب ایران اگر بناکننده خانه‌اش در پای امر خطیر نباشد، اگر یک جسور (جسارت‌نگر نظری) و خطرکننده تازگی‌ها نباشد، اساساً هستی جدید و انسانیت جدیدش به تعبیری انتزاعی‌تر، حکمرانی ملی جدید انقلاب اگر بترسد، متغعل و بنابراین تابع است.

بوروکراسی نه در عمل، که چندان اهمیتی ندارد، بلکه در روح و در وجهه نظر، دشمن انقلاب بودن انقلاب اسلامی و انقلابی بودن انقلابیون است. این دشمنی



↑ [photobank](#)

ساختار مستقر با اراده‌گری انقلابی، بخاطر محافظه‌کاری ذاتی و فساد بوروکراسی نیست، بخاطر آن است که بوروکراسی متعلق به دولت است و امکانات و توانایی‌های آن را در خود دارد و به همین دلیل نماینده جذابیت امر دنیوی در هر کشوری است و به همین دلیل متصل به دنیاوستی است، اگر خود آن نباشد.

بدین ترتیب، بخاطر حب‌الدنیا، تنازع آقا سید مرتضی آرمانگرا و نسل‌های بعدی برادرانش با نظم بوروکراتیک به سهولت قابل فهم است. بیشتر از هر کس رؤسای دوایر دولتی و در نظریه، انسان بوروکرات، سید مرتضی را می‌آزردند، پس این تجربه را عمومی کنیم و بگوییم: بیشتر از هر کس، بوروکرات انسان جدید ایرانی، حزب‌اللهی، را می‌آزارد، وگرنه او در رویارویی با مقاومت‌های بیرونی (تحریم، جنگ، محاصره و فشار دیگر) توجیه شده است. پس، ترس و ملاحظه‌گری کسانی که در تقابل با سید مرتضی بودند، نهایتاً ریشه در دنیاوستی و خواهیم امروزی بگوییم، ریشه در سکولاریسم مقدماتی آنان داشت. سکولاریسم مقدماتی یعنی سکولاریسمی که هنوز با نظریه و استدلال دمخو نشده و فعلاً فقط یک گرایش است. به‌طور کلی و در همه جا، ترجیح جذابیت‌های دنیوی و نزدیک‌بر مصایب پیگیری فضایل، ریشه و نطفه سکولاریسم است که سپس ابعاد استدلالی و نظری می‌یابد.

در انتظار دانایی محض

در حال حاضر، شرایط انقلاب اسلامی از هر نظر گویای آن است که انسان بوروکرات بر انسان ویژه و تقابل ایران چیره شده است. به تعبیری انتزاعی‌تر، حکومت ملی جمهوری اسلامی، انسان انقلاب اسلامی را بسیار به زاویه رانده است. برای نامیدی دلایل عقلی کافی وجود دارد اما دلایل عملی کافی نیست؛ در واقع، واقعیت‌های اجتماعی جدید بر واقعیت‌های موجود و قبلی اضافه نمی‌شود و آن را متراکم و بنابراین



شهید آوینی می‌گوید:

«واقعۀ‌ای

نظیر انقلاب

اسلامی بازهم

می‌تواند در هر

نقطه دیگری

از جهان

روی دهد.»

من منتقد

این حرف

او هستم،

زیرا انقلاب

اسلامی

انقلابی

برخاسته از

«ایران» برای

جهان بود،

بنابراین عنصر

«ایرانیت» در

این انقلاب

قابل تقلیل

یافتن نیست.

این انقلاب در

جهان ایرانی

و «اندیشه

تاریخی

امامت» ریشه

داشت

عدم باور و استغنائی ظاهری از ظهور امر مقدس در اجتماع، امری دروغ‌آمیز و شَرّ‌ویزۀ ایرانی در دوره معاصر است.

چرا جمهوری اسلامی ماند و حتی قوی‌تر شد؟

چرا جمهوری اسلامی ماند و حتی قوی‌تر شد؟ چون استغنائی فرد ایرانی طبقه متوسط از امر قدسی در سیاست، امری دروغ‌آمیز و سطحی است. این دروغ بودگی و نمایشگری، در واقع، واکنش فرد ایرانی و بنابراین ایران، به قدرت و وجوب مدرنیته در دوره معاصر حیاتش است. ایرانی، تا وقتی ایرانی است، به هیچ چیز جز مطلق ایمان ندارد و هیچ چیز جز اتصال به مطلق نمی‌خواهد. از ایران، در هر زمان ایده مطلق به صور مختلف می‌جوشد.

عدم بلوغ فکر انقلاب ایران و جمهوری آن، در مقاله «انفجار اطلاعات» آوینی هم، که چنانکه دیدیم حتی در این زمان هم مقاله آوانگاردی است: این مقاله نیز بیشتر از آنکه بگوید من کیستم، می‌گوید تو کیستی. به حکم عقل، اول باید از خود بگویم و سپس از کسی که در برابر من است (از دگر خود). ذهن جهان یا فرد دکارتی از انسان انقلاب اسلامی می‌پرسد تو کیستی که جهانی را بهم ریخته‌ای! و او جواب می‌دهد من آنم که اسرائیل چنین است و آمریکا چنان و غرب آنچنان! مباحث سلبی (از عدم حقانیت آمریکا و اسرائیل گفتن) هیچوقت به خودی خود به نتایج ایجابی نمی‌رسد و هیچ چیز مثبتی را ماورای بحث‌های نفی‌گرایانه خود ثابت نمی‌کند. ریهایت سلبی در خصوص اندیشه انقلاب اسلامی ایراد نه عملی بلکه عقلی دارد زیرا به تکرار دانش قبلی در خصوص غرب می‌پردازد اما نیروی تغییر جهان را ناشناخته باقی می‌گذارد؛ نیروی جدید یا هویت احیاشده، مکشوم باقی می‌ماند و این گونه‌ای نقض غرض است. مثل آن است که راه بیفتم اما مقصد را کم کنم و به‌دنبال راهیابی هم نباشم. این مقاله می‌گوید نباید از انفجار اطلاعات بترسیم و از آن فاصله بگیریم. «دهکده جهانی واقعیت پیدا خواهد کرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم.» از آن سو، بنیاد نظم کنونی جهان بر وهم استوار است و تناقضات اساسی در نظام جهانی بورژوایی حاکم است... پس «باید در روبه‌رو شدن با واقعیت، به اندازه کافی جرأت و شجاعت داشت.» ولوان واقعیت همه جهان و همه بشریت را در بر گرفته باشد: «بیش از یک قرن است که علی‌الظاهر هیچ تمدنی جز تمدن غرب در سراسر سیاره زمین وجود ندارد. همه جا در تسخیر این صورت از حیات بشری است که تمدن غرب با خود به ارمان آورده است. هیچ یک از اُمم عالم نتوانسته‌اند نه در زبان، نه در فرهنگ، نه در معماری، نه در حیات اجتماعی و نه در زندگی فردی، خود را از تأثیرات تمدن غرب دور نگاه دارند.»

ملتهب نمی‌کند و حتی آن را کهنه می‌کند؛ حسی شبیه این استعاره عامیانه پدید می‌آید که «این هم روش!

اما منشأ این پوششی که مانع فروپاشی نظم سیاسی- اجتماعی جدید می‌شود، کجاست؟ امید پنهانی جوشیده می‌شود، گویی که هیچ‌کس بر آن صحنه نمی‌نهد. «حالا ببینیم کار به کجا می‌کشد» یا «فعلاً که اوضاع اینچور است»، «خدا به خیر کند!» همه اینها تعویق اقدام ضدانقلابی و در واقع نام‌هایی نامیدانه بر جوشش امید است. کسانی اینطور می‌گویند که صادقانه با خودشان غیرصادق‌اند! درون آنان امید و ناامیدی با هم در جنگند. به‌نظرم مثال این واقعیت حضرت ابراهیم پیامبر است که یک عمر از خداوند فرزند می‌خواست و می‌دانست زمانی این کار می‌شود (به قول یعقوب پیامبر(ع) امید شددید، همان دانستن است). اما وقتی بشارتش را شنید باور نمی‌کرد! ابراهیم(ع) اسیر دو نوع دانایی متعارض بود؛ در درون او، دانایی عرفی دانایی مقدس را پس می‌زد، خیلی شبیه ابراهیم ایرانیان بعد از انقلاب. ایرانی پس از انقلاب، ناخودآگاه، همچنان منتظر ظهور دانایی محض است که در او درونی شده است اما وی نقش استغنا از آن را بازی می‌کند.

تئاتری گرفته بودند؟» در این پرسش «دانایی» نهفته است که ما فعلاً از آن بی‌بهره‌ایم.

با این حال انتقاد این است که چرا ما و همگان از این آگاهی شگرف خود، از این رخداد کبیر و رخداد رخدادها راحت زد می‌شویم؟ اگر فعلاً به خاطر اولویت نیازهای درجه اول نمی‌شود نظریه‌پردازی کنیم، چرا نباید ادبیات حیرت و محو-عظمت-بودگی را در جهان و ایران بخش کنیم؟ همین، مقدمه شکل‌گیری تدریجی نظریه انقلاب اسلامی است؛ نظریه آتشفشان تاریخ ایران که ما فقط ضرورت وقوف و تجهیز بدان را درک می‌کنیم و فعلاً هیچ چیز دیگری از آن نمی‌دانیم یا درست‌تر، تصور پرورده‌ای از آن نداریم.

آیا «نظریه انقلاب ایران» ممکن است؟

نمی‌شود هیچ نفی‌ای، فاقد هر گونه امید به اثباتی باشد. آن وجه اثباتی انقلاب ایران چیست؟ در مورد اینکه در ایران انقلاب رخ داد اطلاعات زیادی داریم، اما نمی‌دانیم چرا انقلاب باید در ایران رخ داده باشد؟ ما باید توضیح دهیم آن چیست که در برابر کل مدرنیته، تاریخ، ارزش‌ها، قواعد و در یک کلام در برابر عقلانیت مدرنیته و ظهوراتش ایستاد، مقاومت کرد و شکست هم نخورد؟ ما کیستیم و ایران ما چیست که توانست نیروهای اصلی سیاست جهان مثل چین و روسیه را تدریجاً به متغیرهای وابسته به پوشش خود تبدیل کند، کل کنسرت دولت‌های غربی را در سوریه شکست دهد؛ غربی که به شکست عادت نداشت و حتی مدرنیته مجسم، یعنی آمریکا را به دوره‌ای از دشواری‌های بی‌سابقه درآندازد؟ ظهور عدالت‌ملتهب، به مثابه یکی از مسیره‌های اصلی پوشش ایده مطلق در تاریخ ایران یا نیروی پیش‌برنده تاریخ ایران، متبلور در انقلاب ایران، توانست ملت‌های مختلف و خاصه جهان اسلامی را به سمت قضاوت‌گری اخلاقی و تا حدی عمل بمبئی آن سوق دهد؟ تا انقلاب ایران به نهایت نرسد، (یک تمدن) تدوین نظریه آن و ارائه فلسفه تاریخ ایران نیز ممکن نمی‌شود. اگر نمی‌توانیم ایران جدید را به «نظریه» بکشانیم و توضیح عمومی-عقلانی دهیم، حداقل حیرت را به کلام درآوریم، پرسشگری کنیم و با این کار در انتظار بنشبنیم تا زمانی که نسیم آگاهی بر ما بوزد. به جای درک ذات تحول در ایران جدید، می‌توانیم به مادر یا زهدان انقلاب ایران یعنی خود ایران در پرتو پرسش‌های جدید ببیندیشیم زیرا در نظریه و تفکر، ایده ایران، کلید ورود به نظریه انقلاب اسلامی است، زیرا انقلاب ایران گونه خروج از درون میهن به بیرون آن است.

در این فضای وصف شده ما می‌توانیم به پرسش‌های موصوف در خصوص «ایران» به مثابه مادر انقلاب ایران ببیندیشیم. به نظر من جدا از فکر مذهبی، ذهن سکولار ایرانی هم می‌تواند موضوعیت پرسش‌های فوق را تا اندازه‌ای بدیدد. بنابراین حرکت به سوی «نظریه انقلاب ایران» (در کنار نظریه تاریخ ایران یا فلسفه تاریخ ایران)، نظریه‌های اجتماعی، عمومی و دموکراتیک است یا باید باشد.

آیا انقلاب اسلامی می‌توانست در جای دیگری غیر از «ایران» رخ دهد؟

جسارت می‌ورزم و نقدی کوچک بر اندیشه شهید آوینی صورت می‌دهم. او می‌گوید: «واقعۀ‌ای نظیر این [انقلاب اسلامی] بازهم می‌تواند در هر نقطه دیگری از جهان روی دهد.» به نظر من افکار او به چنین نتیجه‌ای نمی‌انجامد و حتی خلاف آن چیزی است که او گفته است. انقلاب اسلامی البته گسترش می‌یابد و ممکن است حتی به نحوی تکثیر هم بشود، یعنی خود را در جای دیگری مثل لبنان یا نیجریه بازتولید کند، اما امکان نداشت و ندارد که انقلابی نظیر انقلاب اسلامی «ایران» در جای دیگری از جهان اسلام روی دهد زیرا انقلاب اسلامی انقلابی برخاسته از ایران برای جهان بود و بنابراین عنصر «ایرانیت» در این انقلاب نمی‌تواند عنصری قابل تقلیل یافتن باشد. این انقلاب ریشه‌ای در جهان ایرانی دارد که در هیچ کشور اسلامی دیده نمی‌شود و آن «اندیشه تاریخی امامت» است که ما تاکنون به اشتباه «آیین شهریاری» می‌انگاشتیم؛ اندیشه رهبری مرجعیت‌گونه بر افراد آزاد. یک امامت متکی بر یک قرارداد آزاد بین جانشین امام و فرد متفرد ایرانی، هیچ‌گاه نمی‌تواند بازهم در هر نقطه دیگری از جهان روی دهد.

ما شهروندان مطبعی برای دهکده جهانی نیستیم

محتوای اصلی مقاله «انجار اطلاعات» شهید آوینی عبارت است از «کشودگی نسبت به مدرنیته»؛ خوشبینی به اینکه انقلاب ایران با روحیه‌ای که آفریده، از پس غرب برمی‌آید. شما اگر حریف چیزی باشید به آن لبخند می‌زنید. «لبخند به مدرنیته» نشانه اعتمادبه‌نفس یا حتی علامت پیروزی است؛ علامت این است که «ما می‌توانیم اما در یک موازنه یا تناقضی آشکار، بسیاری دیگر از ما، حتی همین الان هم پس از چهار واندی سال در برابر امر مدرن «گارد» می‌گیریم. پس از آن می‌ترسیم. پس رفتارها و تصمیمات ما در برابر آن جز واکنش در برابر مقتضیات آن نیست. پس ما به خاطر ترس و انفعال، واکنش‌گر مان چیزی جزادامه وضع مدرن نخواهد بود.

